

## خروش سواران و اسپان ز دشت

## ز بهرام و کیوان همی برگذشت

## قلمرو زبانی

\* **خروش:** فریاد \* **اسپان:** اسب ها \* **همی:** به جای می استمراری به کار رفته \* **همی برگذشت:** برهمی گذشت، بر می گذشت  
 \* **بهرام:** سیاره بهرام، مریخ، یکی از سیارات هفتگانه است که بر فلک هفتم می تابد. در بیت به پاس همسایگی با کیوان، آورده شد.  
 \* **کیوان:** سیاره زحل، دورترین سیاره به زمین است و ساکن فلک هفتم، از این روی خروش سواران و اسپان از آن گذشت.  
 \* **همی برگذشت:** بالا رفت، عبور کرد \* **مراعات نظیر:** سوار و اسب، بهرام و کیوان \* **اغراق:** در توصیف صحنه جنگ و تاخت و تاز جنگ جویان و اسب ها و صدای بلند آن ها \* **بهرام و کیوان:** مجازاً آسمان

\* **معنی:** صدای فریاد سواران و شیهه بلند اسب ها در میدان جنگ از سیاره بهرام (مریخ) و کیوان (زحل) نیز بالاتر رفت.  
 \* **مفهوم:** بیانگر شدت تاخت و تاز سواران و اسپان و شور و غوغای میدان جنگ، صدای بسیار بلند و مهممه زیاد در میدان جنگ

## خروشان دل خاک در زیر نعل

## همه تیغ و ساعد ز خون بود، لعل

\* **تیغ:** شمشیر، هر چیز بُرنده \* **ساعد:** آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد. \* **لعل:** جواهری سرخ رنگ، در این جا سرخی مراد است \* **نعل:** قطعه آهنی که به پاشنه کفش یا به سم ستور برای محافظت می زنند.

\* **تشبیه:** تیغ و ساعد به لعل \* **تشخیص:** خروشان بودن خاک \* **خروشان بودن دل:** کنایه از هراسان بودن \* **خاک:** مجاز از زمین  
 \* **دل خاک:** اضافه استعاری و تشخیص \* **لعل و نعل:** جناس ناقص اختلافی \* **اغراق:** در وصف جنگ و نبرد و تاخت و تاز  
 \* **معنی:** شمشیرها و دست های مبارزان از خون، سرخ شده بود. صدای شدیدی به سبب تاخت و تاز اسپان بر روی زمین شنیده می شد.  
 \* **مفهوم:** شدت جنگ و نبرد و تاخت و تاز

## عقاب دلاور بر آورد پر

## برفتند از آن جای، شیران نر

\* **شیران نر:** استعاره از جنگجویان \* **تشخیص و استعاره:** عقاب دلاور \* **واج آرای:** صامت / ر \* **مراعات نظیر:** شیران و عقاب، عقاب و پر  
 \* **جناس ناقص:** نوپر \* **اغراق:** پر بودن هول و بیم و هراس در فضای میدان نبرد به سبب شدت جنگ \* **مصراع اول:** کنایه از فرار جنگاوران  
 \* **پر بر آوردن:** کنایه از پریدن و با شتاب حرکت کردن و گذشتن \* **عقاب:** استعاره از اسب (نظر مؤلفان)  
 \* **معنی ۱:** همه جنگاوران دلیر از میدان نبرد می رفتند و اسب های شجاع نیز با شتاب می تاختند.

\* **معنی ۲:** شیران نر از آن جای (خاک، میدان جنگ) به سبب ترس و هراس گریختند و عقاب دلاور با شتاب از آن جا پر کشید و گذشت.  
 \* **مفهوم:** فراگیری بودن ترس و وحشت بسیار بر سراسر میدان جنگ

## به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ

## نماند ایچ با روی خورشید، رنگ

\* **ایچ:** هیچ \* **حرف اضافه «با»:** در معنی «به یا بر» به کار رفته است. \* **به جوش آمده:** به حرکت و جنبش درآمدن، فزونی گرفتن، افزون گشتن  
 \* **نماندن رنگ بر روی:** کنایه از ترس و بیم بسیار \* **اغراق:** در تاخت و تاز سواران و سرعت اسب ها در میدان جنگ  
 \* **روی خورشید:** اضافه استعاری و تشخیص \* **رنگ:** مجاز از سرخی \* **کوه و سنگ:** مجاز از همه جا

\* **نماند ایچ با روی خورشید، رنگ:** کنایه از پوشیده و ناپیدا شدن خورشید  
 \* **معنی:** به سبب گردوغبار برخاسته از تاخت و تاز اسپان، خورشید ناپیدا شد و خاک های برخاسته از میدان جنگ بر کوه و سنگ می نشست.  
 \* **مفهوم:** بیانگر تاخت و تاز اغراق آمیز سواران و سرعت اسب ها در میدان جنگ

## که گر آسمان را نباید سپرد

## به لشکر چنین گفت کاموس گرد

\* **گرد:** پهلوان، دلیر \* **سپردن:** طی کردن، گذشتن، عبور کردن و لگدکوب کردن، درنوردیدن \* **آسمان را سپردن:** آسمان را زیر پای آوردن و بر روی آن گذشتن و لگدکوب کردن \* **کاموس:** یکی از فرماندهان زیردست افراسیاب \* **بباید:** لازم است \* **سپرد:** مصدر مَرَحَم  
 \* این بیت با بیت بعد موقوف المعانی است

\* **آسمان را سپردن:** کنایه از کاری نشدنی و بی نهایت سخت و دشوار را انجام دادن.

\* معنی: کاموس پهلوان به سپاه خود این چنین گفت که: حتی اگر لازم باشد، آسمان را طی کنیم. (اگر می خواهید کاری سخت و دشوار انجام دهید)

**همه تیغ و گرز و کمند آورید**

**به ایرانیان، تنگ و بند آورید**

\* تیغ: شمشیر \* گرز: عمود آهنین یا چوبی، چماق \* تنگ: تسمه یا نواری پهن که به کمر چهارپایان می بندند. \* کمند: ریسمان و طناب \* مراعات نظیر: تیغ، گرز، کمند، تنگ و بند \* تنگ و بند آوردن: کنایه از به بند و زنجیر کشیدن، زندانی کردن، در تنگنا قرار دادن \* تیغ و گرز و کمند: مجاز از همه ابزارهای جنگی

\* معنی: همه شمشیر و چماق و کمند بیاورید و ایرانیان را در تنگنا قرار دهید و به بند و زنجیر بکشید.

**دلیری کجا نام او اشکبوس**

**همی بر خروشید، برسان کوس**

\* کجا: که، پیوند وابسته ساز، ویژگی سبکی \* برسان: مانند \* کوس: طبل بزرگ، دهل

\* اشکبوس: مشبه \* همی بر خروشید: وجه شبه \* برسان: ادات تشبیه \* کوس: مشبه به

\* معنی: جنگ جویی که نامش اشکبوس بود وارد میدان شد و مانند طبل بزرگ جنگ، نعره و فریاد می کشید.

**سر هم نبرد اندر آرد به گرد**

**بیامد که جوید زایران، نبرد**

\* نبرد: ناورد، جنگ، رزم، کارزار، پیکار \* نبرد جوید: جنگجویی کند؛ مبارز بطلبد \* هم نبرد: هم رزم، دوتن که با هم نبرد کنند، مشتق

\* به گرد اندر آوردن سر کسی: کنایه از شکست دادن و کشتن او \* ایران: مجاز از لشکریان \* واج آرایی / ا /

\* نبرد کسی جستن: کنایه از طالب جنگ و مبارزه با کسی شدن، هموردی طلبیدن از کسی

\* معنی: او آمده بود تا با ایرانیان مبارزه کند و او را شکست دهد و بکشد.

**همی گرد رزم اندر آمد به ابر**

**بشد تیز، رهام با خود و گبر**

\* بشد: رفت، به راه افتاد، فعل غیراسنادی \* تیز: تند و سریع، باشتاب، قید \* خود: کلاه فلزی \* گبر: نوعی لباس جنگی، خفتان

\* مراعات نظیر: خود، گبر و رزم \* ابر: مجاز از آسمان \* به ابر اندر آمدن گرد: اغراق، کنایه از جنگ و تاخت و تاز بسیار و شدید

\* با خود و گبر: کنایه از آماده به جنگ \* ابر و گبر: جناس و واژه قافیه \* واج آرایی: / ا /

\* معنی: رهام، آماده و حاضر به جنگ باشتاب به میدان جنگ رفت و از شدت مبارزه و جنگاوری او گرد و خاک میدان نبرد به آسمان رفت.

**بر آمد زهر دو سپه، بوق و کوس**

**بر آویخت رهام با اشکبوس**

\* بر آویخت: درگیر شد، گلاویز شد، مبارزه کرد \* بر آمد: برخاست، بلند شد \* سپه: سپاه \* بوق: شیپور \* کوس: طبل بزرگ

\* مراعات نظیر: سپه، بوق و کوس \* بوق و کوس: مجاز از صدای آن ها

\* معنی: رهام با اشکبوس به نبرد پرداخت و ازسوی هردو سپاه برای تشویق پهلوانان و افزودن شور و هیجان جنگ صدای شیپور و طبل بلند شد.

**زمین آهنین شد، سپهر آبنوس**

**به گرز گران، دست برد اشکبوس**

\* گران: سنگین \* آبنوس: درختی است که چوب آن سیاه، سخت، سنگین و گران بهاست و در این جا سیاهی آن مورد نظر است.

\* زمین آهنین شد: تشبیه زمین به آهن، و کنایه از سخت شدن \* سپهر آبنوس شد: تشبیه سپهر به آبنوس، و کنایه از پراز گرد و غبار شد

\* اغراق: در مصراع دوم \* تضاد و مراعات نظیر: زمین و سپهر

\* معنی: اشکبوس گرز سنگینش را به دست گرفت و زمین برای تحمل ضربات گرز او به آهن تبدیل و آسمان از شدت گرد و غبار تیره و تار شد.

**غمی شد ز پیکار، دست سران**

**بر آهیخت رهام، گرز گران**

\* بر آهیخت: برداشت، بلند کرد، برکشید، بالا آورد، بیرون کشیدن چیزی مانند شمشیر و تیغ \* غمی: خسته، فرسوده، دچار ضعف و سستی شدن

\* جناس ناقص اختلافی: گران و سران \* واج آرایی: / ا / \* دست: مجاز از وجود جنگ جویان \* سران: استعاره از رهام و اشکبوس

\* معنی: رهام نیز برای مقابله با اشکبوس، گرز سنگینش را بلند کرد و با او به نبرد پرداخت و دست مبارزان از نبرد با گرزهای سنگین خسته شد.

**بپیچید زو روی و شد سوی کوه**

**چو رهام گشت از گشانی ستوه**

\* ستوه: درمانده و ملول، خسته و آزار \* ستوه گشت: درمانده شد، عاجز و ناتوان شد \* گشانی: صفت نسبی از گشان (اشکبوس)

\* شد: رفت، فعل غیر اسنادی

\*بیچید زو روی: کنایه از فرار کردن از او\* **واج آرایی**: مصوت / و / پنج بار\* **جناس ناقص اختلافی**: روی و سوی  
\*معنی: وقتی رُهام از مبارزه با اشکبوس درمانده و ناتوان شد؛ از اشکبوس روی برگرداند و به کوه گریخت.

**بزد اسپ، کاید بر اشکبوس**

**ز قلب سپه اندر آشفست طوس**

\*قلب: قسمت میانی لشکر، بین میمنه و میسره که جایگاه فرماندهی سپاه است، مرکز

\***توجه**: در گذشته آرایش نظامی سپاه به شکل یک پرنده بوده است:

۱. طلایه (جلو سپاه) ۲ میمنه (سمت راست سپاه) ۳. میسره (سمت چپ سپاه) ۴. ساقه (پایین سپاه) ۵. قلب (مرکز سپاه)

\***اندر**: در، شکل کهن و ویژگی سبکی\* **آشفست**: خشمگین شد \* **بزد اسپ**: اسب را هی کرد\* **کاید**: مخفف «که آید»

\***طوس**: پسر نوذر یکی از پهلوانان بزرگ شاهنامه و سپهدار سپاه ایران است.

\***بزد اسپ**: کنایه از به حرکت درآمدن و راه افتادن

\***معنی**: توس فرمانده سپاه از فرار رُهام خشمگین شد و به اسب خود ضربه زد تا به نزد اشکبوس بیاید (آماده نبرد با اشکبوس شد).

**که رُهام را جامِ باده است جُفت**

**تَهْمَتَن بر آشفست و با طوس گفت**

\***تَهْمَتَن**: لقب رستم به معنی تنومند، نیرومند، قوی هیکل\* **را**: فک اضافه است. **جفت رُهام**، **رُهام**: مضاف الیه\* **باده**: شراب

**قلمرو ادبی**

\***که رُهام را جامِ باده است جُفت**: تشخیص و کنایه از رُهام اهل خوش گذرانی است\* **جناس ناقص اختلافی**: **گفت و جفت**

\***معنی**: رستم عصبانی شد و به توس گفت: رُهام اهل شراب خوری و خوشگذرانی است و مرد جنگ نیست.

**من اکنون، پیاده کنم کارزار**

**تو قلب سپه را به آیین بدار**

به آیین: درست، چنان که شایسته است\* **آیین**: نظم و قاعده، رسم، شیوه\* **کارزار**: جنگ وجدال، پیکار، نبرد، میدان جنگ

همی تا برآید به تدبیر کار / **مدارای دشمن** به از کارزار / **سعدی**

\***قلب سپاه**: وسط و میانه لشکرگاه، در میان دو جناح که بیشتر فرمانده سپاه در آن جا می ایستاد و پرچم فرماندهی را در آن جا استوار می کردند

\***قلب سپاه را داشتن**: کنایه از فرماندهی کردن

\***معنی**: تو سپاه را چنان که شایسته است، فرماندهی کن تا من پیاده به نبرد با اشکبوس بروم.

**به بند کمر بر، بزد تیر چند**

**کمان به زه را به بازو فکند**

\***زه**: چله کمان\* **به بند کمر بر**: دو حرف اضافه برای یک متمم، ویژگی سبکی\* **تیر چند**: چند تیر\* **چند**: صفت مبهم

**مراعات نظیر**: کمان و زه و تیر، بازو و کمر\* **واج آرایی**: / ب، ز، ر / \***کمان به زه**: کنایه از کمان به زه بسته و آماده برای تیراندازی

\***توجه**: معمولاً پس از تیراندازی زه کمان را می گشودند تا کمان قابلیت ارتجاع خود را از دست ندهد و چون به تیراندازی نیاز داشتن، زه را دردو

گوشه کمان یا زاغ کمان می کردند.

\***توجه**: رستم برای تحقیر اشکبوس بدون سازو برگ جنگ و فقط با کمان و چند چوبه تیر که به کمر خود زده است، به میدان می رود.

\***معنی**: رستم کمان آماده تیراندازی را بر دوشش انداخت و چندتا تیر هم در کمر بند خود قرار داد.

**هماوردت آمد، مشو بازِ جای**

**خروشید: کای مرد رزم آزمای**

\***رزم آزمای**: جنگ آزموده، مبارز، صفت فاعلی مرکب مرخم\* **مشو بازِ جای**: به سوی جایگاهت **نرو**\* **باز**: به، به سوی

\***مشو**: **نرو**\* **هماورد**: حریف، هم نبرد، رقیب، از پیشوند هم + آورد = جنگ و نبرد\* **کای**: که ای

\***مرد رزم آزمای**: کنایه از اشکبوس\* **مشو بازِ جای**: کنایه از فرار نکن، بازنگرد، بایست

\***معنی**: رستم فریاد زد ای مرد جنگ جو، هم نبرد تو به میدان جنگ آمد، بایست و از میدان جنگ فرار نکن.

**عنان را گران کرد و اورا بخواند**

**گشانی بخندید و خیره بماند**

\***خیره**: شگفت زده\* **خیره بماند**: شگفت زده شد، متعجب بماند\* **عنان**: افسار، دهانه اسب\* **بخواند**: او را صدا زد\* **گران**: سنگین

\***عنان را گران کرد**: کنایه از افسار اسب را کشید و ایستاد\* **گشانی**: کنایه از اشکبوس

معنی: اشکبوس کشانی خندید و تعجب کرد و اسب خود را از حرکت بازداشت و رستم را به سوی خود فرخواند.

توجه: اشکبوس از این که رستم پیاده و بدون سلاح به میدان آمده است، می خندد. خنده ای که نشانه شگفتی و ناباوری است با این وجود خود را نمی بازد و خود را به نادانی می زند و برای تحقیر و تهدید رستم به طنز به او می گوید:

**تن بی سرت را که خواهد گریست؟**

**بدو گفت خندان: که نام تو چیست؟**

خندان: قید را: حرف اضافه به معنی «بر» تن بی سرت را: بر تن بی سرت

که: در مصراع اول: حرف ربط وابسته سازدر مصراع دوم: ضمیر پرسشی به معنی چه کسی

که و که: جناس تام بیت طنز دارد مراعات نظیر: تن و سر

معنی: اشکبوس به رستم می گوید: نام تو چیست (من تو را نمی شناسم، نمی دانم فرزند چه کسی هستی) چه کسی برکشته تو خواهد گریست یا عزاداری می کند؟

مفهوم: تحقیر و تهدید

**چه پُرسی کزین پس نیینی تو کام**

**تَهْمَنَ چنین داد پاسخ که نام**

چه پُرسی؟: نپرس، استفهام انکاری کزین: که از این، که پیوند وابسته ساز است برای تعلیل به معنی زیرا که

کام: مجازاً مُراد، آرزو، قصد، نیت کام جناس ناقص: نام و کام نیینی تو کام: کنایه از این که کشته می شوی.

معنی: رستم به اشکبوس چنین پاسخ داد که نام مرا از من نپرس؛ زیرا بعد از این تو به آرزویت ( که شکست و کشتن من است) نمی رسی.

(یعنی من تو را شکست خواهم داد و می کشم.)

مفهوم: تحقیر و تهدید

**زمانه مرا پُتگ ترگ تو کرد**

**مرا مادرم نام، مرگ تو کرد**

پتگ: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب پُتگ: کلاه خود را: در مصراع اول رای فَک اضافه است: مادرم

تشخیص: زمانه جناس ناقص: مرگ و ترگ بیت «طنز» دارد. مصراع دوم: کنایه از کشتن و نابود کردن تشبیه رستم به پتگ

واج آرای: / م، ر، گ / در این جا واج آرایی فضای مُردن و مرگ را ایجاد می کند و بر وحشت مرگ می افزاید.

معنی: مادرم مرا « مرگ اشکبوس » نامیده است. زمانه مرا مانند پتگی بر سر تو خواهد کوبد. (سرنوشت، مرگ تو را به دست من رقم زده است)

مفهوم: تهدید و تمسخر و تحقیر، تاثیر سرنوشت

توجه: رستم به پیروی از هنجار و شیوه ای در آیین و منش پهلوانی از گفتن نام خودش به حریف سرباز می زند و به او می گوید که: بیهوده نام مرا

مپرس؛ زیرا هرگز به شنیدن آن، کام نخواهی یافت. نامی که مادر بر من نهاده است، مرگ توست و زمانه مرا پتگی گداندیده است که ترگ و تارک

تورا خرد درهم فروخواهد شکست. این بیت علاوه بر مفاهیم ذکر شده، نشان دهنده شکوه پهلوانی و مردانگی و شجاعت رستم است.

**به گُشتن دهی سر، به یکبارگی**

**گُشانی بدو گفت: بی بارگی**

بارگی: باره، اسب، و با حرف میانجی « گ » به « بارگی » و « یکباره » به یکبارگی « تبدیل شده است. دهی: می دهی

به یکبارگی: ناگهان، به ناگهانی، به کلی، تماماً، یک سر، قید تاکید است.

سر: مجازاً از تمام بدن و وجود اشکبوس است، ذکر جزء و اراده کُل

معنی: اشکبوس با تمسخر به رستم گفت: بدون اسب و پیاده در این جنگ بی تردید خیلی زود خودت را به کشتن می دهی.

مفهوم: تهدید به مرگ، تمسخر

**که ای بیهده مرد پر خاشجوی**

**تَهْمَنَ چنین داد پاسخ بدوی**

بیهده: ناحق و باطل، بی + هده. « بی » نشانه نفی است. « هده » یعنی به حق پر خاش: جنگ و ستیز، نبرد، پیکار

پر خاشجوی: ستیزه جو، فتنه گر و آشوب طلب، جنگجوی بیهده مرد: ترکیب وصفی مقلوب؛ مرد بیهده، شخص بی ارزش و پست و فرومایه،

نادان و احمق این بیت با بیت بعدی موقوف المعانی است.

معنی: رستم این گونه به اشکبوس جواب داد: که ای جنگ جوی ناحق و باطل (تو به ناحق و باطل نام پهلوان و مبارز برخورد نهادی)

### پیاده، ندیدی که جنگ آورد

### سر سرکشان، زیر سنگ آورد؟

\* پیاده: بخشی از ارتش که سواره نیستند. \* سرکش: گردن فراز، پهلوان و دلآور، توانا، قوی، زورمند، سرافراز، جنگاور \* پرسش تاکیدی در بیت  
 \* سر: مجاز از وجود \* سر زیر سنگ آوردن: کنایه از شکست دادن و کشتن \* جناس ناقص: جنگ و سنگ  
 \* معنی: آیا تا کنون ندیده ای که کسی پیاده بجنگد و حریفش را شکست دهد و نابود کند.  
 \* مفهوم: تحقیر و تهدید

\* توجه: دشمنان رستم که دشمنان ایرانند، پنهانی به مارانی زهر آگین و زیانبار مانند شده اند که سرهاشان را باید به سنگ کوبید.

سوار اندر آیند هر سه به جنگ؟

به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ

\* شهر: کشور \* پرسش جمله، انکاری است.

\* تشبیه پنهان: رستم پنهانی خود را در دلیری و جنگاوری و استواری به شیر و نهنگ و پلنگ مانند کرده است.

\* شیر و نهنگ و پلنگ: مراعات نظیر و نماد گونه ای از دلیری و نیرومندی و چالاکي و تیزی در نبرد هستند.

\* معنی: آیا در کشور تو شیر و پلنگ و نهنگ (نماد های قدرت و شجاعت)، هر سه سوار بر اسب می جنگند؟

(تو کوچک تر از آنی که نیاز باشد من با اسب با تو بجنگم. من نیز مانند شیر و نهنگ و پلنگ پیاده می جنگم.)

### پیاده بیاموزمت کارزار

### هم اکنون تو را، ای نبرده سوار

\* نبرده: نبرد + نسبت در معنی فاعلی، جنگجو \* کارزار: جنگ، نبرد \* نبرده سوار: ترکیب وصفی مقلوب، سوار نبرده، سوار جنگجو  
 \* را: حرف اضافه، به معنی به \* بیاموزمت: به تو می آموزم \* تو و - ت: دو ضمیر در نقش متمم، یکی از این دو کافی بود و دیگری زاید است. به نظر می رسد کاربرد دو ضمیر در نقش متمم، ویژگی سبکی بوده است و در فارسی کهن رواج داشته است.  
 \* تضاد: سوار و پیاده \* واج آرایي: صامت / را \* طنز دارد

\* معنی: اکنون ای سوار جنگ جوی، به جنگ تو می آیم و جنگیدن بدون اسب را به تو می آموزم.

### که تا اسب بستانم از اشکبوس

### پیاده مرا زان فرستاد، توس

\* توس: فرمانده سپاه ایران \* زان: از آن، به سبب آن

\* واج آرایي: صامت / س / پنج بار که مفهوم ستاندن را القا می کند \* بیت طنز دارد.

\* حُسن تعلیل: علت پیاده بودن رستم خستگی رخش است، پس گرفتن اسب از اشکبوس علت واقعی نیست.

\* معنی: توس مرا به این خاطر پیاده به جنگ با تو فرستاده است تا با تو بجنگم و اسبت را از تو بگیرم.

\* مفهوم: بیان طنز برای تحقیر و تمسخر اشکبوس

\* توجه: تو آن قدر کم توان و بی کفایت هستی که توس با دیدن تو به این فکر افتاده است که به راحتی می توان اسب تو را از چنگت ربود و به همین خاطر مرا، که به نظر تو سرباز پیاده ای بیش نیستم؛ فرستاده است تا تو را از اسبت پایین بکشم و سوار بر اسبت شوم.

### بدو روی خندان شوند انجمن

### گشانی پیاده شود همچو من

\* انجمن: محل جمع شدن \* روی: سوی، منظور دو سپاه ایران و توران

\* انجمن: مجاز از سپاهیان \* بدو روی خندان شوند انجمن: کنایه از مسخره و تحقیر کردن، خشنود و خندان شدن

\* معنی: رستم به اشکبوس می گوید که: اگر او نیز از اسب فرود آید و پیاده بجنگد مایه خشنودی و خندانی دو سپاه خواهد شد.

### بدین روز و این گردش کارزار

### پیاده، به از چون تو پانصد سوار

\* پیاده: منظور خود رستم است \* به: بهتر \* سوار: جنگ جوی سوار بر اسب \* گردش کارزار: روند حرکت جنگ و نبرد، شیوه جنگیدن

\* تضاد: پیاده و سوار \* اغراق: ترجیح و برتری دادن یک پیاده بر پانصد سوار، بیانی اغراق آمیز است.

\* معنی: در چنین روزی و با این شیوه جنگیدن تو (که نشان از ناتوانی تو دارد) جنگ جویی پیاده مانند من از پانصد سواری مثل تو بهتر و شایسته تر است. (طنز و تمسخر و تحقیر)

### کسانی بدو گفت با تو سلیح

### نبینم همی جز فسوس و مزیح

\***سلیح**: افراز جنگ، مُمال سلاح \* **فسوس**: مسخره کردن \* **مزیح**: مُمال مزاح، غیر جدی بودن، شوخی  
 \* **سلیح و مزیح**: همان سلاح و مزاح عربی هستند. که در فارسی مصوت «ا» به «ی» تبدیل شده است. به این تغییر شکل مُمال می گویند.  
 تشبیه پنهان: فسوس و مزیح به سلاح

\* **معنی**: اشکیوس به رستم گفت: با تو من سلاحی جز مسخرگی و شوخی نمی بینم (به جای شمشیر تیز، زبان برنده به میدان آورده ای)

### بدو گفت رستم که تیر و کمان ببین

### تا هم اکنون، سرآری زمان

\* **سرآری زمان**: کنایه از به پایان رساندن عمر، نابود شدن و مردن، بی جان شدن

\* **زمان**: مجاز از زندگی \* **جناس**: زمان و کمان \* **تیر و کمان**: تناسب

\* **معنی**: رستم به او گفت کافی است که تیر و کمانم را نگاه کنی تا هم اکنون از ترس بمیری.

### چو نازش به اسب گرنامه دید

### کمان را به زه کرد و اندر کشید

\* **ناز**: افتخار، تکبر \* **نازش**: اسم مشتق، نازیدن و افتخار کردن \* **گران مایه**: ارجمند، ارزشمند، اصیل، عزیز و گرامی \* **اندر کشید**: در کشید

\* **کمان را به زه کرد**: کنایه از کمان را آماده تیراندازی کرد. \* **کمان**: مجاز از زه کمان؛ چون آن چه کشیده می شود، زه است.

\* **معنی**: وقتی رستم دید اشکیوس به اسب گران بهایش می نازد، کمان را آماده تیراندازی کرد. و به سمت اسبش نشانه گرفت.

\* **توجه ۱**: علت نازیدن اشکیوس به اسبش به سبب توانایی و برتری بود که اسب به او در میدان جنگ می داد.

\* **توجه ۲**: **نازش**: ۱- اگر با فتح «ز» خوانده شود؛ دو واژه است «ناز + ش» ضمیر شخصی پیوسته» در نقش مضاف الیه، به معنی «نازیدن او» و

اگر به کسر «ز» خوانده شود؛ دوتکواژ است: ناز + ش و یک واژه مشتق؛ مانند روش، کوشش، بینش به معنی نازیدن و افتخار کردن

### یکی تیر زد بر بر اسپ اوی

### که اسپ اندر آمد ز بالا به روی

\* **براول**: به \* **بر دوم**: پهلو \* **یکی تیر**: تیری \* **اوی**: او، وی \* **اندر آمد**: درآمد، فروافتاد، فعل پیشوندی \* **روی**: چهره \* **به**: با

\* **جناس ناقص**: اوی و روی \* **جناس تام**: بر و بر \* **تکرار**: اسپ \* **اندر آمد ز بالا به روی**: کنایه از زمین افتادن

\* **معنی**: تیری به پهلو اوی زد و اسب با صورت به زمین افتاد و سرنگون شد.

### بخندید رستم به آواز گفت

### که بنشین به پیش گران مایه جفت

\* **آوردن فعل در اول مصراع ها**، از ویژگی های شعر حماسی است \* **به آواز**: با صدای بلند \* **گران مایه**: گران قدر، عزیز، ارجمند

\* **گران مایه جفت**: ترکیب وصفی مقلوب، جفت گران مایه \* **جفت**: همراه، همدم، همسر، هم نشین

\* **گران مایه جفت**: استعاره از اسب \* **جناس ناقص**: جفت و جفت \* **رستم برای تحقیر و تمسخر اشکیوس به شیوه طنز**، اسب را جفت او می نامد.

\* **معنی**: رستم خندید و با صدای بلند به اشکیوس گفت کنار جفت عزیزت (اسب گرانقدرت) بنشین.

### سزد گر بداری سرش در کنار

### زمانی برآسایی از کارزار

\* **سزد**: سزاوار است \* **کنار**: آغوش \* **برآسایی**: خلاص و آسوده شوی \* **ش**: مضاف الیه مرجع آن اسب

\* **معنی**: سزاوار است اگر سرش را در آغوش بگیری و زمانی از جنگیدن آسوده شوی

(من به تو امان می دهم که لحظه ای خستگی جنگ را از تن بیرون کنی).

### کمان را به زه کرد زود اشکیوس

### تنی لرزلرزان و رخ سندرُوس

\* **سندرُوس**: صمغی زرد رنگ است که روغن کمان از آن گرفته می شود (در این درس فقط زرد بودن آن منظور است و مفهوم ترسیدن را بیان می کند)

\* **تشبیه**: رخ به سندرُوس \* **تنی لرزلرزان و رخ سندرُوس**: کنایه از ترسیدن \* **سندرُوس**: استعاره از زردی چهره

\* **کمان را به زه کرد**: کنایه از آماده تیراندازی شد.

\* **معنی**: اشکیوس زود کمانش را آماده ی پرتاب تیر کرد در حالی تنش مثل بید می لرزید و رنگ صورتش از ترس زرد شده بود.

### به رستم بر، آنگه ببارید تیر

### تهمتن بدو گفت: بر خیره خیر

به رستم بر: دو حرف اضافه برای یک متمم، ویژگی سبک خراسانی \* **بر خیره خیر**: بیهوده \* این بیت با بیت بعدی **موقوف المعانی** است

\*تیر: استعاره؛ زیرا آن چه واقعا می بارد، بارش ( برف یا باران) است.\*جناس ناقص: خیر و تیر\*خیره خیر: کنایه از کار بیهوده کردن  
\*معنی: بعد از آن اشکبوس، رستم را نشانه گرفت و تیرهای زیادی به سویش پرتاب کرد و رستم هم به او گفت: بیهوده

**دو بازوی و جان بداندیش را**

**همی رنجه داری تن خویش را**

\*همی رنجه داری: خسته و آزرده می کنی\*بداندیش: پلید و ناپاک  
\*مراعات نظیر: تن، بازو و جان\*استعاره و تشخیص: تن، بازو، جان  
\*معنی: جسم و بازوان و جان ناپاکت را خسته و آزرده می کنی .

**گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ**

**تَهْمَتَن به بند کمر، برد چنگ**

\*خدنگ: چوبی سخت و محکم که از آن تیر و نیزه می سازند.\*گزین: انتخاب\*چوبه: واحد شمارش تیر ( ممیز ) \*چنگ: مجاز از دست  
\*معنی: رستم به کمر بندش دست برد و یک تیر از جنس خدنگ را انتخاب کرد.

**نهاده بر او، چار پر عقاب**

**یکی تیر الماس پیکان، چو آب**

\*پیکان: آهن نوک تیز سر تیر و نیزه\*چار: چهار\*تیر الماس پیکان: تیری که نوک آن سخت برنده و درخشان و جلا داده است.  
\*چو آب: تیری که در روشنی و درخشندگی مانند آب روان است.  
\*چار پر عقاب: معمولاً برای آن که تیر پس از پرتاب از کمان منحرف نشود به قسمت انتهایی آن پر عقاب می بستند.  
\*تشبیه: پیکان به آب در درخشان بودن، پیکان به الماس در بُرندگی و درخشندگی\*مراعات نظیر: تیر و پیکان و پر عقاب  
\*معنی: تیری برنده چون الماس که نوک آن را جلا داده و بر آن چهار پر عقاب بسته بودند.

**به شست اندر آورده تیر خدنگ**

**کمان را بمالید رستم، به چنگ**

\*شست: انگشترمانندی از جنس استخوان که در انگشت شست می کنند و هنگام کمان داری زه کمان را با آن می گیرند .  
\*معنی: رستم کمان را در دست گرفت و با شست تیر خدنگ را آماده پرتاب کرد..

**خروش از خم چرخ چاچی بغاست**

**بر او راست خم کرد و چپ کرد راست**

\*چرخ: کمان\*چاچ: شهری بوده است که در آن تیر و کمان های خوب محکم می ساختند\*چاچی: صفت بیانی نسبی  
\*راست اول: دست راست\*راست دوم: صاف و مستقیم\*خروش: بانگ و فریاد\*او: مرجع آن « کمان » \*بغاست: بلند شد  
\*جناس تام: راست اول و راست دوم\*تضاد: راست و چپ، راست دوم و خم\*واج آرایی: صامت/خ، چ / در این بیت تکرار دو صامت /خ، چ / حس خوشونت را در قالبی حماسی بیان می کند . تکرار این صامت ها صدای کشیده شدن کمان را نیز تداعی می کند.  
\*تشخیص: خروش کمان\*مراعات نظیر: چرخ و چاچ\*اغراق: در کشیدن کمان  
\*معنی: رستم برای پرتاب تیر است دست راست را خم و دست چپ را که کمان در آن بود صاف کرد؛ آن گاه خروش از کمان برخاست.

**ز شاخ گوزنان برآمد خروش**

**چو سو فارس آمد به پهنای گوش**

\*سوفار: دهانه تیر، جایی که چله کمان را در آن بند کنند\*شاخ گوزنان: گاهی کمان را از شاخ گوزن می ساختند  
\*پهنای گوش: وقتی در راستای گوش قرار گرفت\*شاخ گوزنان: مجاز از کمان\*تشخیص: بلند شدن خروش از کمان  
\*معنی: همین که انتهای تیر به گوش رستم نزدیک شد، از کمان فریادی برخاست.

**گذر کرد بر مهره ی پشت اوی**

**چو بوسید پیکان سر انگشت اوی**

\*بوسیدن: تماس پیدا کردن\*پیکان: آهن نوک تیز سر تیر و نیزه\*اوی اول: مرجع رستم\*اوی دوم: مرجع اشکبوس  
\*تشخیص: بوسیدن پیکان\*اغراق: در وصف و عمل رستم در کل بیت\*مراعات نظیر: سر و انگشت و مهره و پشت  
\*معنی: وقتی که نوک تیز تیر با سر انگشت رستم تماس پیدا کرد، تیر از مهره ی پشت کمر اشکبوس گذر کرد.

\*مفهوم: سرعت تیراندازی رستم در کشتن اشکبوس

\*توجه: چون رستم محبوب فردوسی و جهان پهلوان ایرانیان است، فردوسی نمی گوید رستم پیکان را با انگشت گرفت بلکه می گوید که پیکان بر انگشت رستم بوسه زد.

### بزد بر بر و سینه اشکبوس

### سپهر آن زمان، دست او داد بوس

\*بر اول: حرف اضافه\*بر دوم: اسم به معنی سینه و پهلو\*سپهر: آسمان  
\*جناس تام: بر و بر\*تشخیص و استعاره: سپهر؛ زیرا عمل بوسیدن را انجام داد\*بوسیدن دست: کنایه از تحسین و احترام  
\*اغراق: کل بیت در میزان تقدیر و تحسینی که نسبت به رستم ابراز شده تا آن حد که حتی آسمان به دستانش بوسه زد  
\*واج آرایبی: / س ، ب / \*مراعات نظیر: بر، سینه، دست  
معنی: رستم تیری بر سینه اشکبوس زد و آسمان و روزگار به نشانه قدردانی ، دست رستم را بوسید.  
مفهوم: همداستان بودن آسمان ها و سرنوشت با رستم در از بین بردن شخصی ناپاک و پلید  
\*توجه: این بیت از نظر معنی مانند بیت قبل است ولی تصویر سازی آن متفاوت است.

### کشانای هم اندر زمان، جان بداد

### چنان شد، که گفتی ز مادر نژاد

\*جان بداد: مُرد\*اندر زمان: جادرجا، فوراً، در یک لحظه\*چنان: به شکلی \*شد: مُرد\*گفتی: مثل این که، انگار که\*نژاد: زاده نشد  
\*اغراق: در مصراع دوم\*واج آرایبی: صامت / د /  
قلمرو فکری \*معنی: اشکبوس کشانای هم جادرجا جان داد و به شکلی مُرد که انگاری از مادر زاده نشده بود.